

# مثل‌های مشترک فارسی و عربی رایج در سوریه

سهبیل یاری گلدیره

| ۱۱۳-۱۲۲ |



**Common Proverbs in Persian and Syrian**  
Soheil Yari Goldareh

**Abstract:** Through research on contemporary proverbs in Arab countries, we discover significant similarities between them and Persian proverbs. Sometimes, the degree of similarity of proverbs from certain countries with Persian proverbs is higher than others, to the extent that a dissertation can be written on this topic. One of these countries is Syria, where an investigation into its proverbs reveals numerous commonalities with Persian proverbs. This article explores some of these shared proverbs.

**Keywords:** Persian Proverbs, Arabic Proverbs, Common Proverbs, Syrian Proverbs.

چکیده: با تحقیق در امثال معاصر کشورهای عربی، متوجه شباهت‌های فراوانی میان آن‌ها و امثال فارسی می‌شویم. گاهی میزان همانندی مثل‌های برخی از این کشورها با امثال فارسی، بیشتر از دیگر کشورهاست؛ به گونه‌ای که می‌توان رساله‌ای در این باره نگاشت. یکی از این کشورها، سوریه است که با تحقیق در امثال آن، به مثل‌های مشترک بسیاری با فارسی برخورد می‌کنیم. در این مقاله به واکاوی شماری از این امثال همسان پرداخته شده است.

کلیدواژه: امثال فارسی، امثال عربی، امثال مشترک، امثال سوری



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

با تحقیق در امثال معاصر کشورهای عربی، متوجه شباهت‌های فراوانی میان آن‌ها و امثال فارسی می‌شویم. گاهی میزان همانندی مثل‌های برخی از این کشورها با امثال فارسی، بیشتر از دیگر کشورهاست؛ به‌گونه‌ای که می‌توان رساله‌ای در این باره نگاشت. یکی از این کشورها، سوریه است. نگارنده با بررسی بعضی مثل‌نامه‌های سوریه، متوجه شباهت‌های فراوانی میان امثال آنان با فارسی شد. در این جا به مثل‌هایی اشاره می‌شود که نویسنده پس از بررسی شماری از کتب امثال کشورهای عربی، فقط در مثل‌نامه‌های سوریه دیده است:

۱

آدم خوش حساب / معامله شریک مال مردم است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۹۶).

در عربی:

من أخذ و عطا شارک الناس بأموالها (مبّیض، ۱۴۰۷: ۲۹۶): خوش حساب شریک مال مردم است.

۲

آدم کوتوله نصف قدش زیر زمین است. | | آدم کوتاه‌قد آن قدر که روی زمین است، دو آن قدر زیر زمین است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۲۰۲).

در عربی:

القصیر نَصو فوق الأرض و نَصو تحت الأرض (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۴۷۵): آدم کوتاه‌قد، نصف قدش روی زمین و نیم دیگرش زیر زمین است.

۳

آهنین دل. (دل‌اور). (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱/۲۵۸).

در عربی:

ألب مثل الحدید (أباطه، ۲۰۰۸: ۴۹): آهنین دل.

۴

اگر بگوید: «شیر سفید است»، باور مکن. | | اگر بگوید: «ماست سفید است»، باور نمی‌شود. | | اگر بگویی: «ماست سفید است»، باور نمی‌کنم. | | اگر گفتند: «پلاس سیاهه»، باور نکن (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۳۵۱، ۳۸۵).

در عربی:

إن قال لك: «اللبن أبيض»، لا تصدِّق (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۲۸۲): اگر گفت: «شیر سفید است»، باور مکن.

## ۵

امروز نقد، فردا نسیه. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۲۸۴).

در عربی:

اليوم نقدي و بكرة دين (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۵۹۵): امروز نقد و فردا نسیه.

## ۶

انسان باگپ بسته می‌شود، چهارپای باریسمان. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۴۰۶).

در عربی:

الإنسان بربط من لسانه والحيوان بربط من رسنه (مبیط، ۱۴۰۷: ۱۵)/الحيوان بربط من رسنو والانسان من لسانو (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۵۱۹): انسان با زبان بسته می‌شود، و چهارپا با باریسمان.

## ۷

انگشتی راکه شرع بریده باشد، درد نمی‌کند. | | انگشتی که قاضی (حاکم شرع) آن را ببرد، خون ندارد. دستی که حاکم ببرد، خون در نمی‌آید. | | دستی که حاکم (سلطان، قانان، قاضی، حکیم) ببرد، خون (دیه، دوا، قصاص) ندارد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۴۱۳، ۱۰۱۳).

در عربی:

إصبعه التي يتنقطع بالشرع ما بتوجع/اليد التي تقطها الشريعة ما تجع (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۲۶۱): انگشتی راکه شرع بریده باشد، درد نمی‌کند.

## ۸

بچه تا نگرید مادر شیر ندهد. | | بچه تا نگرید پستان در دهانش نمی‌گذارند. | | بچه تا گریه نکند، شیر نمی‌خورد. | | بچه اگر گریه نکند، پستان به او نمی‌دهند. | | تا بچه گریه نکند، پستان به دهانش نمی‌گذارند. | | تا بچه گریه نکند، مادر او را شیر نمی‌دهد. | | تا بچه نگرید، مادرش پستان به دهانش نمی‌گذارد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۴۸۴، ۴۸۵، ۶۶۷). | | تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟! [مولوی]. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۱/۵۳۹).

در عربی:

إذا ما بكى الولد أمه ما بترضعه (الأسود، ۲۰۰۷: ۲۰۳)/الولد إذا ما بكى أمه ما بترضعه (مبیط، ۱۴۰۷: ۳۲۵)/الولد إذا ما بكى ما بترضعو أمو (أبازله، ۲۰۰۸: ۲۸۳): تا بچه نگرید، مادرش شیر به او نمی‌دهد.

## ۹

برای همسایه‌ات خیر بخواه تا به سرت خیر بیاید. | | برای همسایه‌ات خوبی بخواه تا با خوبی

روبه‌رو شوی (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۰۹).

در عربی:

اطلب الخیر لجارک بتلاقیه بدیارک (مبیت، ۱۴۰۷: ۴۰): برای همسایه‌ات خوبی بخواه تا با خوبی روبه‌رو شوی.

۱۰

به سگ گفتند: «روزی چند تا سنگ می‌خوری؟» گفت: «تا چند تا حروم زاده به من برسه». ||  
به سگ گفتند: «روزی چه قدر کتک می‌خوری؟» گفت: «موقوف است به اندازه کرامت ولد زنا». (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۷۶).

در عربی:

قالوا للکلب: «کم حَجَر تا کل بالیوم؟» قال: «بقد ما بشوف زِعران» (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۵۰۴): به سگ گفتند: «روزی چند تا سنگ می‌خوری؟» گفت: «به قدری که آدم فرومایه و بی‌شرف می‌بینم».

۱۱

به شتر گفتند: «چه کار می‌کنی؟» گفت: «ابریشم می‌بافم»، گفتند: «از دست و پایت می‌آید!». ||  
به شتر گفتند: «چه کاره‌ای؟» گفت: «علاقه بندم». گفتند: «آره، از دست و پنجه نرم و نازکت پیدا است!». (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۷۸).

در عربی:

قالوا للجمل: «إشوکازک؟» قال له: «حریراتی» قالوا: «مبین علی ابدیک التاعمه» (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۶۲۸): به شتر گفتند: «چه کار می‌کنی؟» گفت: «ابریشم می‌بافم». گفتند: «دست و پنجه نرم و نازکت پیدا است».

۱۲

به عقرب گفتند: «چرا نیش می‌زنی؟» گفت: «عادت است» (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۸۱). || نیش  
عقرب نه از ره کین است / اقتضای طبیعتش این است [سعدی]. (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۳/۱۱۰۵).

در عربی:

قالوا للعقرب: «لیش تمشی و بتضرب بدنک؟» قال: «الأذی طبع» (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۶۱۴): به کژدم گفتند: «چرا نیش می‌زنی؟» گفت: «سرشتم چنین است!».

۱۳

به کلاغ گفتند: «برو پرنده‌ای زیبا بیاور». رفت بچه‌اش را آورد || به کلاغ گفتند: «زیباترین بچه»

دنیا کیست؟» گفت: «بچه خودم». (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۴۴۶).

در عربی:

قالوا للفاق: «جیب أحسن الطيور»، راح جاب ابنو (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۴۶۲): به کلاغ گفتند: «زیباترین پرنده را بیاور». رفت بچه اش را آورد!

۱۴

پاروی دم سگ نگذار تا گاز نگیرد. | تا پاروی دم سگ نگذاری، گاز نمی‌گیرد. | تا پای بردم سگ ننهند، نگزد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۶۱۸، ۶۷۰).

در عربی:

لا تدوس علی دَنبِ الكلب ما بعضک (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۵۰۵): پاروی دم سگ نگذار تا گازت نگیرد.

۱۵

خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۸۷۸).

در عربی:

اللّه لا یذلّ عزیز (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۳۸۹): خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند.

۱۶

خیر همسایه ات را بخواه تا خود خیر ببینی. | خیر خواه همسایه باش تا خیر و خوشی به سرت بیاید. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۹۳۸).

در عربی:

رید الخیر لجازک بتلاقیه بدارک (الأسود، ۲۰۰۷: ۹۶): خیر همسایه ات را بخواه تا خیر به خانه ات بیاید.

۱۷

دختر به مادرش / مادر می‌رود. | دختر به مادرش شبیه است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۹۴۹).

در عربی:

بتطلع البنّت لأمها (مبّیض، ۱۴۰۷: ۴۲): دختر به مادرش می‌رود.

۱۸

دنیا پیش چشمش تاریک شد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۰۳۳).

در عربی:

اسوَدَت الدَّنيَه بعينو (أباطه، ۲۰۰۸: ۴۱): دنیا پیش چشمش تاریک شد.

۱۹

سنگ دل / سنگین دل. (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۹/۳، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱۲).

در عربی:

ألب مثل الحجر (أباطه، ۲۰۰۸: ۴۹): سنگ دل.

۲۰

شتر را با بارش می‌بلعد (می‌برد). (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۲۴۶).

در عربی:

بلع الجمل و الجمال (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۱۶): شتر را با شتربان فرو بلعید.

۲۱

شتر که بر قصد، پالیز را خراب می‌کند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۲۴۸).

در عربی:

قام الجمل تَیرقص قتل سبعة أنفس (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۱۶): شتر خواست بر قصد، هفت تن را کشت.

۲۲

شکم را بگیری مشت می‌است، ولش کنی دشتی است. | | شکم را پهبش کنی دشته (سفره)، جمعش کنی مشتته. | | شکم را سُر بدهی دشتی، جمعش کنی دستی. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۲۶۰).

در عربی:

البطن إذا طويتها مصيروا إذا فكيتها حصير (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۳۷): شکم را بگیری، مشت می‌است و اگر رها کنی، فرشی است.

۲۳

غلط مشهور به از صحیح نامشهور (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۱۱۲۶). استاد دهخدا در ذیل این مثل نوشته است: این مثل خالی از اغراقی نیست و در همه جا مَطَّرَد نتواند بود. (همان)

در عربی:

الخطأ المشهور خير من الصواب المهجور (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۷۷): غلط مشهور بهتر از صحیح

نامشهور است.

۲۴

کبک سرش را زیر برف می‌کند، به گمانش کسی او را نمی‌بیند. | | مثل کبک سرش را زیر برف کرده، به خیالش کسی او را نمی‌بیند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۱۴۱۳، ۱۶۲۹).

در عربی:

مثل النعامة بتدفن راسها بالتراب و بتقول: «ما حدا شافنی» (مبّیض، ۱۴۰۷: ۲۹۵): مانند شتر مرغ سرش را زیر خاک می‌کند و می‌گوید: «کسی مرا نمی‌بیند!».

۲۵

گربه که پیر شد، بازیچهٔ موش می‌شود. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۴۹۷).

در عربی:

لما بکبر القطّ بصیرد نوبو مَلْعَبِيَه للفيران (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۴۷۶): گربه که پیر شود، دُم‌ش بازیچهٔ موشان می‌شود.

۲۶

گفتند: «پدرت چرا از گرسنگی مرد؟» گفت: «مگر بود که نخورد؟». | | به کسی گفتند: «پدرت از گرسنگی مرد» گفت: «داشت که نخورد؟». (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۵۸۶، ۱۵۲۰/۲).

در عربی:

قالوا: «لپیش أبوک مات من جوعو؟» قال: «حصل لوشیء و ما أكل» (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۷۴۲): گفتند: «پدرت چرا پدرت از گرسنگی مرد؟» گفت: «مگر چیزی بود و نخورد؟»

۲۷

گوسفندی در جستن از جو زیر دُنبه اش ظاهر شد. بز بخندید و گفت: «دیدم». گوسفند گفت: «سال به دوازده ماه، ما دیدیم. يك بار هم تو ببین!» (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۲/۹۳۸).

در عربی:

الغتمه ركضت قالت لها العنزه: إنكشفت لبيتك! قالت: إنّ طول عمرک مكشوفه (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۴۴۰): گوسفندی جست و بز به او گفت: «زیر دُنبه ات نمایان شد!» گوسفند گفت: «مال تو همیشه نمایان است!».

۲۸



ماه زیرابرنهان نمی‌ماند. | | هیچ‌گندمی زیرکلوخی نمی‌ماند. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۵۹۰، ۱۹۵۸).

در عربی:

حشیشیه ما تبقی تحت حجر (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۶۸۵): گیاه زیر سنگ نمی‌ماند.

۲۹

مثل بازار شام. | | مثل بنگه لولی. (اسباب و ادواتی آشفته و درهم). (دهخدا، ۱۳۸۳: ج ۳/۱۴۰۶).

در عربی:

مثل سوق الأحد / الجمعه (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۲۵۰): مثل یک شنبه / جمعه بازار. (سوق الأحد و سوق الجمعه، نام دو بازار فروش گوسفند در دمشق است.)

۳۰

مثل طبل تو خالی. | | مثل طبل میان تهی. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۶۲۵).

در عربی:

مثل الطبل الأجوف (مبیض، ۱۴۰۷: ۱۸۳): مانند طبل میان تهی.

۳۱

مرگ پیرو جوان نمی‌شناسد (ندارد). | | مرگ که آمد، پیرو جوان سرش نمی‌شود. (ذوالفقاری،

۱۳۸۹: ج ۲/۱۶۷۴، ۱۶۷۵).

در عربی:

الموت ما بیعرف کبیر و لا صغیر (مبیض، ۱۴۰۷: ۲۸۸): مرگ پیرو جوان نمی‌شناسد.

۳۲

مرگ غنی و فقیر (دارا و ندار) نمی‌شناسد (سرش نمی‌شود). (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۶۷۶).

در عربی:

الموت ما بیعرف... لا غنی و لا فقیر (مبیض، ۱۴۰۷: ۲۸۸): مرگ دارا و ندار نمی‌شناسد.

۳۳

مرگ فقرا و عیب اغنیا بی‌صداست. | | مرگ فقرا و ننگ اغنیا صدا ندارد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹:

ج ۲/۱۶۷۶).

در عربی:

موت الفقير و ردائل الاغنياء مخفّيه (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۵۵۰): مرگ تنگدست و ننگ‌های توانگران پوشیده است.

۳۴

نه مَشْکى دریده، نه روغنی/دوغی ریخته. | نه مَشْک ترکیده، نه روغن ریخته. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۸۱۳).

در عربی:

لا انشَقَّ الضرف ولا سال اللبْن / لاراف انخرق و لازیت اندَلَق (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۳۵۱): نه مشک دریده، نه روغنی/دوغی ریخته.

۳۵

هرکس خررا پشت‌بام برده، خودش هم پایین می‌آورد. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۸۸۲).

در عربی:

هَلّی بطیلع الجحش ع المادِنه بنزّلو (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۰۵)/هَلّی طالَع الحمارع المادِنه بینزله (الأسود، ۲۰۰۷: ۱۷۸): هرکه خررا بالای مناره می‌برد، خودش هم پایین می‌آورد.

۳۶

همسایه به آدم از قوم و خویش نزدیک‌تر است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۲/۱۹۳۱).

در عربی:

الجیران أقرب من الأهل (قوشاقجی، ۱۹۸۴: ۱۰۳): همسایه از خویش نزدیک‌تر است.

منابع

- أباطه، نزار. (۲۰۰۸). الأمثال الشّاميّة. الطّبعة الأولى، دمشق: آفاق معرفة متجدّدة.
- الأسود، نزار. (۲۰۰۷). الأمثال الشّعبية الشّاميّة. الطّبعة الثّانية، دمشق: مكتبة الثّراث الشّعبی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۳). امثال و حکم، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمّد معین و سیّدجعفر شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. ج ۲، چاپ دوم، تهران: معین.
- قوشاقجی، الأب یوسف. (۱۹۸۴). الأمثال الشّعبية الخلیتیة و أمثال ماردین. الطّبعة الثّانية، حلب: مطبعة الإحسان.
- مبیض، محمّد سعید. (۱۹۸۷/۱۴۰۷). الجکم و الأمثال الشّعبية فی الدیار الشّاميّة. الطّبعة الأولى، دوحه: دار الثقافة.